

شرایط قاضی - مذکر بودن

برگه جلسه:

صفحه 211 و 212

9. رویکرد عمل‌گرایانه به اسناد مسأله

در حل ابرمسأله‌ای چون تصدی زنان در مناصب مهم و کلیدی، دو نگاه به ادله و اسناد باب می‌توان داشت: رویکردی عمل‌گرایانه و غایت‌اندیش و رویکردی شکلی و اسمی؛ البته تفاوت این دو نگاه تأثیری در کم یا زیاد شدن ادله ندارد! بالاخره ادله و اسناد همان هاست که هست؛ لکن در برداشت از ادله و تفسیر آن‌ها، اثر دارد. این نکته قبلاً هم تذکر داده شد در ادامه مسأله هم تفاوت اثر این دو نگاه معلوم می‌شود. ما معتقدیم نگاه صحیح، همان رویکرد اول است.

10. برخی تفاوت‌های غیر قابل انکار جنسیتی و حدود تأثیر آن در تشریح و در استنباط

از شعارهای تند، بی‌مبنا و احساسی طرفداران تفاوت‌های بنیادین زن و مرد با یکدیگر و منکران مطلق تفاوت که بگذاریم، آن چه در خارج قابل انکار نیست، وجود برخی تفاوت‌ها بین این دو صنف از نوع انسان است. پرسشی که در این مجال رخ می‌نماید، توجه دقیق به تفاوت‌های واقعی (و نه موهوم!) و تکوینی بین این دو صنف است و تأثیر آن (یا مقدار تأثیر آن) در تشریح الاهی و در استنباط فقیه (به تفاوت تشریح و استنباط توجه شود).

(جلسه نود و هفتم)

به عنوان مثال در آیه معروف به آیه «دین» چنین آمده است:

● (...وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى) (بقره/۲۸۲)

مطابق دلالت این آیه، زن نسبت به مرد بیشتر در معرض فراموشی و اشتباه است، از این رو در مقام استشهاد و ادای شهادت حضور دو زن در کنار یک مرد اعتبار شده است. بنابر این تفاوتی در تکوین منشأ تفاوت در تشریح شده است. باید دید این نوع از تفاوت‌ها تا چه پایه‌ای می‌تواند در استنباط فقیه به کار آید، یا فقیه سهمی در این باره ندارد. نهایت این که در اجرا و موردی، تفصیل داده شود نه این که از تفاوت در تکوین - به صرف این تفاوت - تا وقتی مدلل به دلیل نیست به استنباط برسد. واضح است که گزینه صحیح و فنی، گزینه اخیر است.

11. تصدی زنان به عنوان مسأله‌ای اجتماعی و مسأله‌ای حکومتی

در مقدمات و مبانی سابق گفته شد که مسأله تصدی زنان باید در باکس و ذات خودش بررسی شود و اگر بناست با توجه به عوارض، لوازم و مقارنات بررسی شود، باید در مقام گفتگو و اصدار فتوا، لحاظ این گسست بشود. لکن نکته‌ای که متکفل استنباط در گفتگو و حل مسأله در همان مرحله ذات خود، نباید نسبت به آن بی‌تفاوت باشد، بررسی مسأله به عنوان یک مسأله اجتماعی و بررسی آن به عنوان یک مسأله حکومتی است! با این توضیح که مسأله تصدی زنان گاه از این جهت مورد کنکاش قرار می‌گیرد که آیا زن می‌تواند متصدی فلان و فلان منصب شود؟ آیا کسب او از این طریق حلال است؟ آیا باید لوازم پذیرش منصب مثل لزوم اطاعت از دستورات وی در مثل قضا را پذیرفت؟ در همه این پرسش‌ها تصدی زن به عنوان یک مسأله اجتماعی مطمح نظر فقیه قرار گرفته و فقیه عهده‌دار استنباط احکام آن می‌شود.

لکن گاه به مسأله به عنوان یک مسأله حکومتی نگاه می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: حاکمیت تا چه حد مجاز است - یا لازم است - زنان را به کارهای حساس بگمارد؟ اصولاً حاکمیت در این باره نفیاً یا اثباتاً علی‌الاطلاق یا بالتفصیل¹ وظیفه‌ای دارد؟ (البته این که زن حق دارد عهده‌دار شود یا نه؟ مسأله دیگری است، ممکن است گفته شود: ملاحظه این امر بر عهده زن نیست بلکه رصد اقتضائات در این باره بر عهده حاکمیت است). آیا حاکمیت باید ملاحظه تناسب بین اشتغال زنان و نقش مادری و همسری آنان را بنماید؟ در تزامن بین این دو، حاکمیت وظیفه‌ای دارد؟

باید پذیرفت که جنس این دو نگاه متفاوت است، هر کدام دغدغه خاص به خود را دارد، چنان که هر کدام پرسش‌های خود را دارد و متناسب با اهداف خود جواب می‌دهد. جالب این که گاه این دو جهت، تماس ناهمسویانه پیدا می‌کنند و هر کدام اقتضایی دارد که دیگری آن را نفی می‌کند.

برای پی بردن به اهمیت کار کافی است به مثل اصل دهم قانون اساسی توجه شود، با این متن:

«از آن جا که خانواده، واحد بنیادی جامعه است، همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان‌کردن تشکیل خانواده² پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد».

در بند اول از اصل بیست و یکم نیز به عنوان وظیفه دولت می‌خوانیم:

«1. ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او».

باید دید رابطه این قواعد امری و دستوری با تصدی مناصب از سوی زنان چه می‌شود و حاکمیت (اعم از دولت) در این باره چه وظایفی دارد؟ وظایفی که فقیهان باید به استنباط آن‌ها پردازند.

(پایان جلسه)

1. فتامل.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز یکی از مبانی و کلیاتی که عرض کردیم این بود که زنان نسبت به مردان و بالعکس تفاوت‌های انکار ناپذیر جنسیتی دارند. آیا این تفاوت‌ها منشأ تفاوت در تشریح شده است یا نه؟ و آیا فقیه می‌تواند از این تفاوت‌ها در فتوایش استفاده کند و بر آن اساس فتوا دهد یا نه؟

پاسخ سؤال اول مثبت است. مطابق برخی از آیات قرآن تفاوت در تکوین منشأ تفاوت در تشریح شده است. کسانی که می‌گویند تشریح و تکوین هیچ رابطه‌ای ندارند باید این آیات را پاسخ دهند. در قرآن آیه ی معروف به دین (بقره آیه ی 282): «و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاخری (گویا این جواب سؤال مقدر است یا به تعبیر دقیق‌تر دلیل جواب سؤالی که هم سؤالش مقدر است و هم جوابش) قرآن می‌فرماید یکی از زنان ممکن است فراموش کند، گمراه بشود، دیگری یادآوری کند. گویا گفته می‌شود چرا دوتا مرد اگر نبود یک مرد و دو زن؟ گفته می‌شود زن در معرض فراموشی یا عاطفه باعث شود که در جای لازم شهادت ندهد یا عاطفه ی وابستگی و شاید بیشتر فراموشی مراد باشد لذا بعد می‌فرماید: فتذکر احدهما الاخری حتی برخی در این جا گفته اند دو زن وقتی که جای یک مرد را می‌گیرند با هم باید بیایند نزد قاضی و شهادت دهند که دقیق‌تر کنترل شود. در این جا یک رابطه‌ای برقرار شده است در تشریح بین وضعیت زن یا غالب زنان یا حتی غالب زنان در آن دوران با حکم شرعی. آن تفاوتی که یکی فراموش می‌کند (البته مرد هم فراموش می‌کند ولی بحث بر سر مقایسه است) این باعث شده است که در تشریح تفاوت گذاشته شود. ولی یک

نکته هست: این که بین زن و مرد تفاوت هایی هست درست است. این که شارع مقدس این تفاوت ها را في الجملة منشأ تفاوت در قانون گزارى قرار داده است درست و پذیرفته شده است ولي این ها به درد ما نمی خورد؛ ما در استنباط که کار فقیه است باید ببینیم به کار ما می آید یا نه؟ پاسخ منفي است. اگر يك جايي خود شارع دخالت داده است مثل این مورد، می پذیریم (حالا به صورت مطلق یا در يك فضاي خاص که باید راجع به آن در جاي خودش بحث و گفتگو شود) ولي فقیه نمی تواند از این تفاوت ها استفاده کند مگر جايي که مدلل باشد مثل این جا بنا بر این در بحث ادله ای که بررسی خواهیم کرد باید متوجه باشیم که نمی توانیم وضعیت خارج را در نظر بگیریم و اگر احیانا در جايي به نظر خودمان لازم دیدیم برویم باید چه شرائطي داشته باشد؟ این نکته ي دهم از نکاتي است که برای فقیه روش درست می کند.

11- تصدي زنان به عنوان يك مسأله ي اجتماعي و مسأله اي حكومتي

مسأله ي تصدي زنان يك مسأله ي ساده نیست. اولاً جنس این مسأله اجتماعي است و فردي نیست چنانکه جنس آن حكومتي هم است که تدخل حكومت را می طلبد.

ما در مقدمات سابق گفتیم که مسأله ي تصدي زنان باید در ذات خودش، در باکس خودش بررسی شود نه با توجه به عوارض و لوازم و مقارنات، آن ها جداست. اما الآن يك مطلب جدیدی می خواهیم بگویم و آن این که مسأله ي تصدي زنان در ذات خودش در همان مرحله ي ذات، بدون لوازم و مقارنات يك مرتبه به عنوان يك مسأله ي اجتماعي بدون دخالت حاکمیت بررسی می شود و يك مرتبه يك مسأله ي حكومتي می شود. ذات مسأله دو نوع بحث می طلبد. يك نوع بحث همین است که ما تا به حال داشته ایم و از این به بعد هم خواهیم داشت به این شکل که می گوئیم: آیا جائز است زني قاضي شود؟ آیا جائز است زني کانديد مجلس شود؟ اگر قاضي شد، فرمانی داد آیا لزوم متابعت دارد؟ اگر حقوقی بگیرد مشروع است؟ طرفین پرونده مجازند به زن مراجعه کنند؟ آیا مردان می توانند توافق کنند که زني بر آن ها امارت کند؟ تصدي زنان به عنوان يك مسأله ي اجتماعي با همین سؤال ها و دغدغه ها. اما گاهی سؤال ها عوض می شود، دغدغه ها متفاوت می شود؛ سؤال این می شود: آیا حاکمیت مجاز است زنان را در پست های مهم بگمارد؟ بگوئیم نه مطلقاً، بلکه مطلقاً، اگر مردان اشتغال ندارند خير ولي اگر مردان اشتغال دارند و نیاز است اشکالي ندارد. یعنی به عنوان يك کار حاکمیتی به مسأله نگاه کنیم. در این جا وظیفه ي زن و شهروند نیست بلکه در این جا مکلف به منع یا جواز یا حتی گاهی به وجوب حاکمیت و حاکم است. آیا در وقتی که ما بحث مادري و همسري را داریم حاکمیت باید تناسب ایجاد کند بین اشتغال زنان و حفظ نقش مادري و همسري یا نه؟ اگر تزاحم کند کدام را باید مقدم کند؟ مثلاً اولویت را به مردان بدهد (چه وقتی که تزاحم باشد و تزاحم نباشد). حاکمیت چقدر باید زمینه ي اشتغال زنان را فراهم کند و چقدر باید جلو زمینه ي اشتغال زنان را بگیرد؟ سوگمندان باید بگوئیم ما به این نکات کمتر پرداخته ایم اگر نگوییم اصلاً پرداخته ایم و برخی فکر می کنند که پرداختن به این مسائل وظیفه ي روزنامه ها و مجلات است یا برخی فکر می کنند کار طلبه های سطح 3 و 4 (با تمام احترامی که دارند) است یا متأسفانه برخی فکر می کنند این ها کار مجلس است؛ **ما به غلط مجلس را گفته ایم قوه ي مقننه**، آن هایی که اطلاع دارند می گویند کار مجلس قانون گزارى نیست، کار مجلس نظارت بر اجرا است و قوانینی که مربوط به نظارت بر اجرا و مربوط به امور نهادها است، اما پرداختن به این مسائل کار مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام و شوراي نگهبان نیست بلکه پرداختن به این امور و مسائل کار علما و بزرگان و مراجعی است که مشغول به درس و بحث هستند، این طور مسائل هم مسائلی نیست که شب فکر کنی و پنج دقیقه بعد به نتیجه برسی بلکه باید بحث و بررسی شود. من دو اصل از اصل های قانون اساسي را اشاره می کنم: اصل دهم: «از آن جا که خانواده واحد بنيادي جامعه اسلامي است همه ي قوانين و مقررات و برنامه ريزي های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکل خانواده، پاسداري از قداست آن و استواري روابط خانوادگی بر پایه ي حقوق و اخلاق اسلامي باشد.» همه ي مقررات همه ي قوانين همه ي برنامه ريزي ها باید برنامه را طوري بریزند که برآیندش اگر به نوعی مربوط به خانواده است بشود آسان کردن تشکل خانواده، پاسداري از قداست خانواده، استواري روابط البته باید محور هم حقوق اسلامي و اخلاق اسلامي باشد. آیا این مسأله ربط پیدا می کند به تصدي زنان یا نه؟ تصدي زنان يك طرف تشکيل خانواده يك طرف؟ اگر این ها با یکدیگر ناهمسو باشد چه می شود؟ اگر با قداست خانواده ناهمسو باشد یا برعکس در راستای تحکیم خانواده و قداست و استواري روابط باشد؟ این ها توجه نشده است. ما در مجموع در مسیر آسان کردن تشکل خانواده قدم برداشته ایم یا در مسیر از بین بردن تشکيل خانواده؛ در مسیر قداست پيش رفته ایم یا عدم؟ استواري یا نا استواري؟ بحث تصدي زنان باید با این ها سنجیده شود، نفیاً و اثباتاً حالا چه نفی مطلق چه اثبات مطلق و

چه تفصیل.

در بند يك از اصل 21 قانون اساسي به عنوان وظیفه ي دولت (البته این وظیفه ي دولت نیست بلکه وظیفه ي حاکمیت است) ولي در قانون اساسي دولت آمده است و مي توانيم بگويم مرادش حاکمیت است. در آن جا چند وظیفه را مشخص مي کند: 1- ایجاد زمینه هاي مساعد براي رشد شخصیت زن. (دولت وظیفه دارد زمینه هاي مساعد براي رشد شخصیت زن را فراهم کند). 2- احیاي حقوق مادي و معنوي او. در این جا دیگر پای زن در میان نیست بلکه پای حاکمیت است که باید حقوق زن را احیا کند. حالا رابطه ي احیاي حقوق مادي و معنوي زنان با تصدي گري زنان در پست هاي کلیدی چه نوع رابطه اي دارد (همسو است، ناهمسو است، متفاوت است؟) آیا دولت ما در این زمینه ها وظیفه ندارد؟ هم دولت هم قوه ي قضائیه هم حاکمیت هم رهبري که در رأس هرم قدرت قرار دارد همه در این رابطه به اندازه ي خودشان موظف هستند. مسأله ي تصدي زنان وقتي در آن شکل خودش مي رود این بحث ها را به دنبال دارد و این ها همان عوارض و مقارنات و لوازم هم نیست بلکه ذات مسأله دو جهت دارد: فارغ از حاکمیت و حاکمیتی.

این نکته ي یازدهم باید يك روش باشد براي شما که برخي از مسائل فارغ از عناوین ثانوي و عوارض و مقارنات دو شکل بحث دارد و حوزه هاي علمیه باید این ها را مطمح نظر قرار دهند و این ها کار حوزه و فضاي حوزه است و اگر درست به این بحث ها پرداخته نشود بهانه به دست کسانی مي افتد که با اصل مطرح شدن این بحث ها مخالف هستند و فکر مي کنند مطرح شدن این بحث ها فقه را نابود مي کند و ... و چون این بحث ها ادبیات ندارد باید ادبیاتش تولید شود.

توصیه ای به طلاب و فضلا

سفارش مي کنم که در کنار درس ما کتاب هايي مثل کتاب القضاي جواهر، مباني تکملة المنهاج يا فقه القضاي مرحوم آقاي اردبيلي معاصر را مباحثه و مطالعه کنید چون خیلی از نکات و بحث ها را دارد که ما مطرح نخواهيم کرد. مباحثه منافع دارد که در فکر کردن نیست، چنان که در فکر کردن منافع است که در غیر آن نیست و در تدریس هم منافع است که در غیر آن نیست، همچنین در پژوهش افق هايي باز مي شود که در غیر آن باز نمي شود، هر کدام از این ها اثری دارد که در دیگر نیست.

الحمد لله رب العالمين